

# Investigating the Condition of the Plaintiff's Certainty (*Jazm*) in the Hearing of a Lawsuit

Iman Sortiji<sup>1</sup>

Department of Jurisprudence and Principles of Jurisprudence, Faculty of Jurisprudence and Principles of Jurisprudence, Islamic Seminary, Qom, Iran.

Amir Amini<sup>2</sup>

Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Al-Mustafa Open University, Al-Mustafa International University, Qom, Iran.

## Abstract

The hearing of a plaintiff's lawsuit in court is subject to conditions pertaining to the plaintiff, the defendant, the claim itself, and the act of claiming. Among the conditions stipulated for the plaintiff in the writings of some jurists is *jazm* (certainty, conviction); meaning the plaintiff must be personally certain. The principle of stipulating certainty is a matter of dispute. Therefore, this paper examines the arguments of those who affirm and those who deny the necessity of the plaintiff's certainty for the hearing of their lawsuit. Proponents of the condition have presented two arguments to substantiate their position: 1. The absence of legal consequences for a valid lawsuit (*da'wā-ye ṣaḥīḥ*) arising from a probabilistic (*iḥtimālī*) lawsuit. 2. The futility of judicial proceedings (*lāghawiyat-e qazāwat*).

Opponents of requiring the plaintiff's certainty have put forth seven arguments for their position: 1. The general principles (*iṭlāqāt*) in the chapter on adjudication (*bāb-e qazā'*); 2. Specific narrations (*riwāyāt-e khāṣṣah*); 3. The practice of rational people (*sīrat-e 'uqalā'*); 4. The philosophy of adjudication (*falsafah-ye qazāwat*); 5. The comprehensive contextual implication (*iṭlāq-e maqāmī-ye majmū'-e adillah*); 6. Reliance on a practical principle (*aṣl-e 'amalī*); 7. The rule of "If it were (the case), it would have been evident" (*qā'idat-e law kāna la-bān*). By examining the evidence from both sides and adopting the comprehensive contextual implication of all evidence along with the rule of *law kāna la-bān*, the author concludes that such a condition is not required for the plaintiff. Therefore, a plaintiff can file a lawsuit even in the absence of personal certainty.

**Keywords:** Stipulation of Certainty (*Ishtirāṭ-e Jazm*), Hearing of a Lawsuit (*Samā'-e Da'wā*), Plaintiff (*Mudda'ī*), Adjudication (*Qadā'*), The Rule of "If it were, it would have been evident" (*Law Kāna La-bān*).

---

1. [amohammads8686@gmail.com](mailto:amohammads8686@gmail.com)

2. [amir\\_aminimiu@miu.ac.ir](mailto:amir_aminimiu@miu.ac.ir)

# بررسی اشتراط جزم مدعی، در سماع دعوا

ایمان سورتیجی<sup>۱</sup>

گروه فقه و اصول، دانشکده فقه و اصول، حوزه علمیه قم، ایران

امیر امینی<sup>۲</sup>

گروه فقه و اصول، دانشگاه مجازی المصطفی، جامعه المصطفی العالمية، قم، ایران.

## چکیده

سماع دعوای مدعی در محکمه دارای شروطی در مدعی، مدعا علیه، مدعا به و ادعاء است. از جمله شروطی که برای مدعی در کلمات برخی از فقهاء مذکور است، جزم است؛ یعنی بایستی مدعی -در نفس خویش- جازم باشد. اصل اشتراط جزم، از مسائل اختلافی است؛ از این رو در این نوشتار، استدلال قائلین و منکرین اشتراط جزم مدعی در سماع دعوایش، بررسی گردیده است. قائلین به اشتراط، دو استدلال بر اثبات مدعی خویش اقامه کرده‌اند که عبارت است از: ۱. عدم ترتب آثار دعوای صحیح بر دعوای احتمالی ۲. لغویت قضاوت. منکرین اشتراط جزم مدعی، هفت دلیل بر مدعی خویش اقامه کرده‌اند که عبارت است از: ۱. اطلاقات باب قضاء؛ ۲. روایات خاصه؛ ۳. سیره عقلاء؛ ۴. فلسفه قضاوت؛ ۵. اطلاق مقامی مجموع ادله؛ ۶. تمسک به اصل عملی؛ ۷. قاعده لو کان لبان. نگارنده با بررسی ادله طرفین و اختیار اطلاق مقامی مجموع ادله و قاعده لو کان لبان، قائل به عدم اشتراط چنین شرطی در مدعی شده است؛ بنابراین مدعی، حتی در فرض عدم جزم نیز می‌تواند اقامه دعوا کند.

واژگان کلیدی: اشتراط جزم، سماع دعوا، مدعی، قضاء، لو کان لبان.

---

<sup>۱</sup> [amohammads8686@gmail.com](mailto:amohammads8686@gmail.com)

<sup>۲</sup> [amir\\_aminini@miu.ac.ir](mailto:amir_aminini@miu.ac.ir)

## مقدمه

برخی از فقهاء برای سماع دعوی مدعی در محکمه، شرائطی را برای مدعی، مدعاعلیه، مدعابه و ادعاء مطرح کرده‌اند؛ شرائط مدعی: عقل، بلوغ، رشد، جزم؛ شرائط مدعاعلیه: تعیین مدعاعلیه، حضور مدعاعلیه در محکمه؛ شرائط مدعابه: مشروعیت مدعابه، ارتباط مدعابه به مدعی، اثر شرعی داشتن مدعابه، ممکن بودن مدعابه، معلوم بودن مدعابه، وجود نزاع بالفعل بین مدعی و مدعاعلیه؛ شرائط ادعاء: جزم و صراحت دعوا در استحقاق. بنابراین جزم، در دو قسمت از شرائط سماع دعوا مطرح است (شرائط مدعی و شرائط صیغه دعوا) که بحث این نوشتار در خصوص اشتراط جزم در قسمت شرایط مدعی است.

در برخی موارد، مدعی نسبت به مدعابه یا مدعاعلیه جازم نیست؛ یعنی گاهی نسبت به اصل اینکه مستحق مدعابه است تردید دارد و نمی‌داند اساساً مدعابه برای اوست یا نه<sup>۱</sup> و گاهی با جزم به مدعابه، نسبت به مدعاعلیه تردید دارد و نمی‌داند که آیا مدعابه در ذمه یا ید زید است یا عمرو، لذا ادعاء را نسبت به زید به صورت احتمالی بیان می‌کند. و گاهی نسبت به هر دو تردید دارد و با این حال جهت استیفاء حقیق اقدام به اقامه دعوا می‌کند. اگر اثبات گردد که دعوی غیر جزمی مسموع است و قاضی موظف به رسیدگی است، مدعی غیر جازم نیز حق اقامه طرح دعوا در محکمه را خواهد داشت و اگر اثبات شود که مسموع نیست، این گروه، حق طرح دعوا نخواهند داشت. با توجه به ابتلاء برخی از مردم به این مسئله در محاکم قضائی، لازم دیده شد این موضوع رسیدگی شود و حق در مسئله روشن گردد.

سوال اصلی این تحقیق چنین است: «آیا جزم مدعی در سماع دعوا شرط است؟». برای پاسخ به سوال اصلی لازم است به سوال فرعی پاسخ داده شود که عبارت‌اند از: «ادله قائلین به اشتراط جزم مدعی در سماع دعوی مدعی چیست و چه مقدار اعتبار دارد؟»، «ادله منکرین اشتراط جزم مدعی در سماع دعوی مدعی چیست و چه مقدار اعتبار دارد؟».

این مسئله در کتاب القضاء، در قسمت شرائط مدعی مطرح می‌شود. طبق فحوص صورت گرفته، اولین فقیهی که بحث اشتراط جزم را در فقه مطرح کرد، ابوالصلاح حلبی در کتاب الکافی فی الفقه است؛ بنابراین می‌توان آغازگر این بحث در فقه را ابوالصلاح حلبی دانست. وی با عبارت «إذا قال المدعی فی مجلس الحکم: ادعی علیه، أو اتهمه، أو حدث ما یقتضی استناد دعواه إلی التهمة دون العلم أسقط دعواه، و لا یقبل من الدعاوی إلا قوله: «أستحق» و ما أفاد معنی ذلك»<sup>۲</sup> (ابو الصلاح حلبی، تقی، ۱۴۰۳ق، ص ۴۵۰). به این مطلب اشاره کرده است. پس از وی، ابن زهره (ابن زهره،

حمزه، ۱۳۷۵ش، ص ۰۴۴). نیز این بحث را مطرح کرد و قائل به اشتراط جزم شد.<sup>۳</sup> پس از او، کیدری عبارتی مشابه عبارت این زهره را بیان کرد و مختار ایشان را پذیرفت. در نهایت، محقق حلّی در شرایع با بیان این مطلب در کتاب شرایع الأحکام فی مسائل الحلال و الحرام (محقق حلّی، جعفر، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۰۷۳) موجب تثبیت آن در فقه گشت؛ چرا که محشّین و شراح شرایع به تبع ایشان وارد این مسئله شده و ادلّه و جوانب آن را مورد تحقیق قرار دادند؛ بنابراین این بحث از مباحث قدیمی علم فقه است که تا امروز ادامه یافته است. امروزه نیز برخی از دانش پژوهان با بررسی مستندات طرفین به تحقیق پیرامون این موضوع پرداخته اند که از جمله آن ها می توان به مقاله بازخوانی انتقادی مستندات اشتراط جزم در بررسی دعوی (بهادرزایی، علی و قائینی، محمد، ۱۴۰۰ش، شماره ۹) اشاره کرد. امتیاز اثر حاضر، در جمع آوری ادلّه بیشتر از قائلین صحت دعوی غیر جزمی است. در این مقاله، ابتدا دو مفهوم کلیدی در این موضوع که عبارت است از «جزم» و «مدعی» مورد واکاوی لغوی و اصطلاحی قرار گرفته اند و در ادامه در قالب دو مقام، به بررسی ادلّه اشتراط جزم مدعی در سماع دعوا و بررسی ادلّه عدم اشتراط جزم مدعی در سماع دعوا پرداخته شده است. مطالب این نوشتار از طریق فیش برداری از داده ها، گردآوری شده است و با اعمال روش توصیفی-تحلیلی به سرانجام رسیده است.

## ۱. مفاهیم

شناخت معنای لغوی و اصطلاحی واژه «جزم» و «مدعی» -که در این نوشتار از این دو واژه، استفاده زیادی شده است- به عنوان پیش نیاز پاسخ به سؤال این مقاله، حائز اهمیت است:

### معناشناسی واژه «جزم»

جزم در لغت به معنای قطع آمده است. (ابن فارس، احمد، بی تا، ج ۱، ص ۴۵۴؛ زمخشری، محمود بن عمر، بی تا، ص ۹۲؛ ازدی، عبدالله، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۲۵۲).

در کتاب القضاء از علم فقه، جزم به همان معنای لغوی به کار می رود و اصطلاح جدیدی ندارد؛ (به معنای حتمی و قطعی بودن) (خمینی، روح الله، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۱۵۰؛ مقدس اردبیلی، احمد، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۱۸۹؛ محقق کرکی، علی بن حسین، ۱۴۲۴ق، ج ۱۲، ص ۲۸۰؛ هاشمی شاهرودی، محمود، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۸۳)؛ بنابراین مراد از اینکه مدعی باید جازم باشد این است که در نفس خویش، قاطع باشد که مدّعا به، برای اوست و همچنین مراد از اینکه صیغه جزمی باشد این است که مدعی از صیغه ای که بیانگر حتمی بودن مطلب است استفاده کند.

### معناشناسی واژه «مدّعی»

واژه مدّعی همانند واژه جزم نیازمند بررسی لغوی و اصطلاحی است.

#### معنای لغوی مدّعی

مدّعی، اسم فاعل «ادّعاء» است و «ادّعاء»، مصدر باب افتعال است و ریشه آن «دع و» است. ابن فارس در معنای لغوی (دع و) می‌نویسد: «الذال و العین و الحرف المعتلّ أصلٌ واحد، و هو أن تمیل السّیء إلیک بصوتٍ و کلامٍ یكون منک»<sup>۴</sup> (ابن فارس، بی تا، ج ۲، ص ۲۷۹). بنابراین معنای لغوی این ریشه، کشاندن چیزی به سمت خود با صوت و کلام خویش است.

هر یک از ابواب ثلاثی مزید دارای معنای خاصی است که با رفتن ریشه به آن باب، معنای خاصی به ریشه افزوده می‌شود. باب افتعال دارای معانی متعددی از جمله مطاوعه (فراهدی، خلیل بن احمد، بی تا، ج ۲، ص ۳۹)، اتخاذ (ابن منظور، محمد بن مکرم، بی تا، ج ۱۵، ص ۲۸۶)، مبالغه (ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷ش، ج ۴، ص ۲۲)، اشتراک (زبیدی، محمد بن محمد مرتضی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۳۵)، طلب (ابن منظور، بی تا، ج ۳، ص ۳۷۷) و تلاش و کوشش کردن (همان، ج ۳، ص ۳۷۷) است. به نظر می‌رسد ریشه «دع و» با رفتن به باب افتعال، معنای طلب به خود می‌گیرد؛ بنابراین مدّعی کسی است که طلب کشاندن چیزی به سمت خویش را دارد.

#### معنای اصطلاحی مدّعی

از آنجا که در معنای اصطلاحی این واژه، اختلافی در میان فقهاء به چشم می‌خورد، بررسی معنای اصطلاحی آن، حائز اهمیت است. دورویکرد، در ارائه معنای اصطلاحی برای مدّعی مطرح است: اول: بدون تبیین معنای عرفی مدّعی، آن را به عرف، احاله داده‌اند؛ لذا هر کسی که عرفاً، عنوان مدّعی بر آن صادق باشد، شرعاً مدّعی است. (آشتیانی، محمد حسن، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۸۲۰؛ حسینی عاملی، محمدجواد، بی تا، ج ۱۷، ص ۴۷۴؛ رشتی، حبیب الله، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۹۲؛ گلپایگانی، محمدرضا، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴۷۵؛ روحانی، محمد صادق، ۱۴۱۲ق، ج ۲۵، ص ۱۸۸؛ مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۰ش، ج ۲، ص ۳۴۲).

دوم: با پذیرش این نکته که مدّعی، به همان معنای لغوی در فقه استعمال می‌شود، به تبیین و تحدید معنای مدّعی در عرف پرداخته و آن را احاله به عرف نمی‌دهد.

بنابراین با اینکه هر دو رویکرد، معنای مدعی را عرفی می‌دانند و هرگونه اصطلاحی را برای آن برنمی‌تابند، لکن رویکرد اول، از ارائه هرگونه تعریفی برای مدعی خودداری کرده؛ در حالی که رویکرد دوم، خود را ملزم به ارائه تعریف و بیان معنای مدعی در عرف می‌داند. فقهای که در دسته دوم جای دارند تعریف یکسانی از مدعی، در عرف ارائه نداده‌اند و در مجموع، پنج تعریف برای مدعی بیان کرده‌اند:

### تعریف اول: ملزم به اثبات

از دیدگاه تعریف اول، کسی که از او مطالبه دلیل و اثبات می‌شود، مدعی است و کسی که از او مطالبه دلیل و اثبات نمی‌شود، منکر است.<sup>۵</sup>

### تعریف دوم: مخالف حجّت

تعریف دوم معتقد است مدعی کسی است که قولش مخالف حجّت است؛ بنابراین منکر کسی است که قولش موافق با حجّت است. به‌عنوان مثال، ید، حجّت است و کاشف از مالکیت ذوالید است. همچنین است استصحاب حالت سابقه که حجّت بر بقاء حالت سابقه است.

اگر کسی ادعایی مطرح کند که مخالف با حجّت باشد، طبق تعریف فوق، مدعی خواهد بود و عقلاء از او مطالبه دلیل می‌کنند؛ برخلاف مدعاعلیه که قولش موافق حجّت است و از نظر عقلاء، ملزم به اثبات امری نیست. بعید نیست تعریف مدعی به «من کان قوله مخالفا للظاهر» (بحر العلوم، محمد، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۴۰). یا به «من کان قوله مخالفا للأصل» (اراکي، محمد علی، ۱۴۱۹ق، ص ۷۱۲). نیز مرادشان همین باشد؛ چرا که اصل و ظاهر، در حقیقت، مثال برای مطلق حجج است. (ایروانی، باقر، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۴۲).

### تعریف سوم: اظهار ثبوت امری که ثابت نیست

بنا بر تعریف سوم، مدعی کسی است که به نفع خویش، ثبوت امری که ثابت نیست را اظهار کند. (کنی، بی‌تا، ص ۳۸۲). این تعریف حاوی نکاتی است:

اول: ادعاء، متوقف بر اظهار است؛ بنابراین تا وقتی فرد، چیزی اظهار نکرده باشد، ادعایی وجود ندارد. دوم: با قید «ثبوت شیء»، انکار خارج می‌گردد؛ زیرا انکار، اظهار نفی شیء است، نه اظهار ثبوت شیء. سوم: با قید «غیر ثابت»، امثال کلام ذوالید از حقیقت ادعاء خارج می‌شود؛ زیرا این جمله ذوالید که می‌گوید: «من مالک این شیء هستم»، با «ید» ثابت شده است و حال آنکه قوام ادعاء این است که ثابت نباشد و مدعی ثبوتش را اظهار کند.

چهارم: ضمیر «ه» در کلمه «له» در تعریف پنجم، به فرد ادّعاءکننده برمی‌گردد و با همین قید، اقرار و شهادت خارج می‌شود؛ زیرا اقرار و شهادت، هر چند اظهار ثبوت شیء غیر ثابت است، لکن این اظهار به نفع خود نیست؛ بلکه به نفع غیر است.

پنجم: این تعریف شامل مواردی که منازع و معارضی وجود ندارد نیز می‌شود؛ زیرا در این موارد، اظهار می‌شود ثبوت آن چیزی که برای او ثابت نبوده است.

ششم: این تعریف شامل موارد ادّعیای حقّ مالی (مانند تحجیر)، غیر مالی (مانند زوجیت)، عین و منفعت می‌شود.

### تعریف چهارم: المدّعی هو الذی اذا ترک ترک

تعریف فوق، مدّعی را کسی معرفی می‌کند که اگر دعوا و خصومت را ترک کند و پیگیری نکند، کسی از او مطالبه نمی‌کند؛ برخلاف مدّعاءعلیه که اگر دعوا را ترک کند، رها نمی‌شود و توسط مدّعی و قاضی پیگیری می‌شود تا دعوا به سرانجام رسد. (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۹۷؛ محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۸۴؛ شهید اول، محمد، ۱۴۱۰ق، ص ۹۰؛ ابن سعید، یحیی بن احمد، ۱۴۰۵ق، ص ۵۳۱؛ عراقی، ضیاءالدین، ۱۳۷۹ش، ص ۱۰۴ و ۱۰۵؛ سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۳۶؛ مرعشی، شهاب الدین، ۱۴۲۴ق، ص ۳۰۸).

### تعریف پنجم: المدّعی هو الذی قام به إنشاء الخصومة

تعریف پنجم معتقد است مدّعی کسی است که انشاء خصومت قائم به اوست. در تبیین و توضیح آن، می‌توان گفت اگر مدّعی، اقدام به طرح دعوا علیه کسی نکند، هیچ‌گاه نزاعی شکل نمی‌گیرد و به تبع آن، مراجعه به دادگاه و قاضی نخواهد بود؛ بنابراین منشأ تشکیل خصومت و نزاع، و به تبع آن، تشکیل محکمه و بر کرسی قضاوت نشستن قاضی، انشاء خصومت و طرح دعوا است و کسی که اقدام به چنین کاری می‌کند، در عرف، مدّعی نامیده می‌شود. (صاحب جواهر، محمدحسن، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۳۷۶).

مقام اول: بررسی ادلّه قائلین اشتراط جزم مدّعی در سماع دعوا

همان‌طور که در مقدمه بیان شد، اصل اشتراط جزم در مدّعی، محلّ اختلاف میان فقهاست. در این مقام، به بررسی ادلّه قائلین به اشتراط جزم مدّعی در سماع دعوا پرداخته می‌شود: نفی دعوای غیر جازم، با اماره و اصل موافق مدّعاءعلیه.

قائلین این دلیل معتقدند مدّعی کسی است که قولش مخالف اماره یا اصل است و مدّعاءعلیه، کسی است که قولش موافق اماره و یا اصل است؛ لذا در صورتی که مدّعی، جازم نباشد، مقتضای

حجّیت آن اماره یا اصلی که قول مدّاعلیه مطابق آن است، نفی دعوای مدّعی غیر جازم خواهد بود؛ بنابراین دعوای مدّعی در صورتی مسموع است که مدّعی، جازم باشد. (خوئی، ابوالقاسم و خلخالی، رضا، ۴۳۳ق، ص ۸۷).

### نقد و بررسی

به نظر می‌رسد بین سماع دعوا که مرحله آغازین در فرایند قضائی است با رأی قاضی که مرحله پایانی است، خلط شده است. در مانحن‌فیه، شروط مدّعی که در سماع دعوا معتبر است بررسی می‌شود. سوآلی که از قائلین دلیل اول باید پرسید این است که اگر مدّعی مردّد، بیّنه داشت، آیا می‌توان با استناد به اماره یا اصلی که قول مدّاعلیه مطابق آن است، دعوای او را غیر مسموع دانست؟ علاوه بر اینکه اماره و اصلی که قول مدّاعلیه مطابق آن است، نفی دعوای مدّعی جازم نیز می‌باشد و اگر اطلاعات و عموّمات حجّیت آن اماره یا اصل، برای نفی دعوای مدّعی غیر جازم کافی باشد، می‌بایست برای نفی دعوای مدّعی جازم نیز کافی باشد؛ در حالی که خود قائلین این دلیل نیز بدان ملتزم نخواهند بود؛ چرا که لازمه پذیرش چنین استدلالی، انهدام بنیان قضاوت است.

### لغویت قضاوت

هدف از وجوب سماع دعوای مدّعی، توسط قاضی این است که در فرض تمامیت ادله مدّعی، مدّعابه تقدیم او گردد و او مجاز به تصرّف در آن باشد؛ در حالی که این غایت، قابل تحقّق نیست؛ زیرا مدّعی، یقین به ثبوت حقّ، برای خودش ندارد و فاقد اماره معتبر است؛ بنابراین به حسب موازین شرعی، حتّی پس از حکم قاضی نیز حجّتی برای تصرّف در مدّعابه نخواهد داشت؛ همچنانکه اگر مدّاعلیه، نکول کرد و قاضی به نفع مدّعی حکم صادر کرد، مدّعی نمی‌تواند در مدّعابه تصرّف کند؛ بنابراین قضاء، لغو خواهد بود. (آشتیانی، محمدحسن، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۲۴۸؛ نائینی، محمد حسین، بی‌تا، ص ۸۷).

### نقد و بررسی

به نظر می‌رسد این استدلال ناتمام است؛ زیرا نقطه ثقل استدلال فوق، بر غایت و هدف قضاوت که عبارت است از جواز تصرّف مدّعی در مدّعابه، استوار است؛ در حالی که این مطلب از اساس ناصواب است؛ زیرا هدف و غایت قضاوت -در فرض اثبات مدّعای مدّعی- جواز تصرّف مدّعی در مدّعابه نیست؛ بلکه هدف قضاوت، فصل خصومت است و این امر محقّق شده است. اینکه مدّعی،



جازم به حقّانیت خویش نیست و طبق موازین شرعی، مجاز به تصرّف در مدّعابه نیست، خارج از امر قضاء است؛ لذا با این استدلال نمی‌توان جزم مدّعی را اثبات کرد. با اتمام بررسی ادلّه قائلین اعتبار جزم در مدّعی، روشن گشت که هیچ‌یک از ادلّه ایشان تمام نیست. اکنون، نوبت به بررسی ادلّه منکرین اعتبار جزم در مدّعی می‌رسد.

### مقام دوم: بررسی ادلّه قائلین صحّت دعوی غیر جزمی

منکرین اعتبار جزم مدّعی، در مجموع، شش دلیل بر اثبات مدّعای خویش اقامه کرده‌اند که بررسی تک‌تک آنها ضروری است:

#### تمسک به اصل

گفته شده است (کنی، بی تا، ص ۹۵). که مقتضای اصل، عدم اشتراط جزم در مدّعی است. مراد از اصل، اصل برائت است؛ با این تقریب که در سماع دعوی مدّعی، شروطی معتبر است. شک می‌شود که آیا جزم نیز همانند عقل و بلوغ، در سماع دعوی مدّعی معتبر است یا خیر. با تمسک به اصل برائت گفته می‌شود که معتبر نیست؛ یعنی حتّی اگر مدّعی، جازم نباشد نیز دعوی او مسموع است.

#### نقد و بررسی

به نظر می‌رسد این دلیل ناتمام است؛ زیرا:

اولاً برائت، یک اصل امتنانی است. در صورتی که از جریان برائت خلاف امتنان لازم آید، جاری نخواهد بود. در مانحن‌فیه، ولو نفی اشتراط جزم نسبت به مدّعی موافق امتنان است؛ لکن نسبت به مدّعاعلیه خلاف امتنان است؛ زیرا مستلزم سماع دعوی غیر جزمی، علیه مدّعاعلیه است و این، ضرر بر مدّعاعلیه است؛ بنابراین امکان اجرای اصل برائت نیست.

ثانیاً جریان برائت در احکام وضعیّه، محل اختلاف است. (جزایری، محمد جعفر و حسینی شاهرودی، محمود، بی تا، ج ۴، ص ۷۴). در صورتی تمسک به برائت در مقام صحیح خواهد بود که از نظر اصولی، جریان آن در احکام وضعیّه صحیح باشد.

ثالثاً سماع دعوا، یک تکلیف و وظیفه برای قاضی است، نه مدّعی؛ بنابراین باید امتنان را نسبت به قاضی سنجید، نه مدّعی. اینکه قاضی موظّف باشد علاوه بر سماع دعوی مدّعیانی که جازم‌اند، دعوی مدّعیانی که جازم نیستند را نیز سماع کند، تکلیف زائدی است که خلاف امتنان است و برائت نافی آن است؛ بنابراین برائت، موجب سماع دعوی مدّعی غیر جازم نیست؛ بلکه موجب عدم سماع دعوی مدّعی غیر جازم است.

## اطلاقات باب قضاء

دلیل دوم منکرین جزم مدعی، اطلاقات باب قضاء مانند آیه ۵۹<sup>۶</sup> و ۶۵<sup>۷</sup> سوره نساء و روایت ابوخیجه (کلینی، محمد، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۴۱۲).<sup>۸</sup> است؛ زیرا در این ادله، هیچ‌گونه قیدی که بیانگر اعتبار جزم مدعی باشد، بیان نشده است. (شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۳۰).

## نقد و بررسی

این استدلال تمام نیست؛ زیرا اطلاقات از این حیث که مدعی، جازم است یا مردد، در مقام بیان نیستند تا به اطلاقاتش تمسک شود و عدم اعتبار جزم نتیجه گرفته شود.

## روایات خاصه

روایات خاصه‌ای وجود دارد که برخی با تمسک به آنها، مدعی شده‌اند که دعوی مدعی غیر جازم، مسموع است. (کنی، بی تا، ص ۱۸۴).<sup>۹</sup>

## روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَصَّارٍ دَفَعْتُ إِلَيْهِ ثَوْبًا فَزَعَمَ أَنَّهُ سُرِقَ مِنْ بَيْنِ مَتَاعِهِ قَالَ فَعَلَيْهِ أَنْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ أَنَّهُ سُرِقَ مِنْ بَيْنِ مَتَاعِهِ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ إِنْ سُرِقَ مَتَاعُهُ كُلُّهُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ. (کلینی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۴۲).<sup>۱۰</sup>

## بررسی سندی

از آنجا که برای اعتبار روایت، لازم است جمیع افراد واقع در سلسله سند، ثقه و مورد اعتماد باشند در صورتی که حتی اگر یک راوی اینچنین نباشد، کل سند از حیث اعتبار ساقط می‌گردد، با توجه به اینکه در میان سند روایت فوق، تعبیر «عَمَّنْ ذَكَرَهُ» آمده است و معلوم نیست مراد از آن کیست و هیچ‌یک از توثیقات عام نیز در مقام جاری نیست، روایت فوق از درجه اعتبار ساقط است و قابل اعتماد نیست. اما اگر روایاتی دیگر به همین مضمون در جوامع روایی وارد شده باشند، به نحوی که وثوق به صدور مضمون حاصل شود، نیازی به بحث سندی نبوده و ضعف سند برخی از روایات، قادح نخواهد بود؛ بنابراین تنها راه بازگشت روایت فوق به چرخه اجتهاد و فرایند استنباط، وجود روایات هم‌مضمون در جوامع حدیثی است.

## کیفیت دلالت روایت بر مدعا

کیفیت دلالت روایت، متوقف بر فهم روایت است. راوی از امام صادق (ع) می‌پرسد لباسی را به قصار<sup>۱۱</sup> دادم و هنگامی که برای تحویل آن مراجعه کردم قصار گمان کرد که لباس، دزدیده شده است.

حضرت فرمودند: قَصَّار باید اقامه بیّنه کند که دزدیده شده و اگر اثبات شد که چنین است، چیزی بر عهده او نیست. استدلال به روایت بدین صورت است که با اینکه قَصَّار، مدعی غیر جازم بود<sup>۱۲</sup>، حضرت، ادعای او را مسموع دانسته و از او مطالبه بیّنه کردند؛ در حالی که اگر دعوی او مسموع نبود، مطالبه بیّنه جایگاهی نداشت.

### روایت دوم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: حَمَلَ أَبِي مَتَاعًا إِلَى الشَّامِ مَعَ جَمَالٍ فَذَكَرَ أَنَّ حِمْلًا مِنْهُ صَاعٌ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَتَتْهُمْ قُلْتُ لَا قَالَ فَلَا تُضْمَنُهُ. (کلینی، ۱۶۱۷ق، ج ۵، ص ۲۴۴).<sup>۱۳</sup>

### بررسی سندی

محمد بن یحیی، شیخ کلینی است و توسط نجاشی توثیق شده است. (نجاشی، احمد، ۱۴۰۷ق، ص ۳۵۳). احمد بن محمد، مردد بین احمد بن محمد بن عیسی اشعری و احمد بن محمد بن خالد برقی است و هر دو توثیق شده‌اند؛<sup>۱۴</sup> لکن با توجه به کثرت روایت محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی اشعری، بعید نیست مراد از احمد بن محمد، احمد بن محمد بن عیسی اشعری باشد. ابن ابی عمیر نیز توسط مرحوم نجاشی توثیق شده است. (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۲۶). راوی اخیر، جعفر بن عثمان است که توسط کشی (کشی، محمد، ۱۴۰۹ق، ص ۳۷۲). توثیق شده است و اگر کسی توثیقات کشی را مفید نداند<sup>۱۵</sup>، از آنجا که از مشایخ ابن ابی عمیر<sup>۱۶</sup> است، امکان توثیق دارد.

### کیفیت دلالت روایت بر مدعا

مفاد این روایت این است که در صورتی که اجیر، متهم باشد، دعوی صاحب مال که مدعی غیر جازم است، مسموع است.

### روایت سوم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِ بَصْرَةَ الْقَصَّارَ وَالصَّانِعَ احْتِطَاؤًا لِلنَّاسِ وَكَانَ أَبِي يَطْوُلُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ مَأْمُونًا. (کلینی، ۱۶۱۷ق، ج ۵، ص ۲۴۲).<sup>۱۷</sup>

### بررسی سندی

علی بن ابراهیم توسط نجاشی توثیق شده است (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۶۰). ابراهیم بن هاشم توثیق خاصی از ارباب رجال ندارد؛ لکن با توثیق عام کثرت روایت اجلاء، قابل توثیق است؛ زیرا اجلائی همچون علی بن

ابراهیم، محمد بن حسن الصفار، سعد بن عبدالله، محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، محمد بن علی بن محبوب و علی بن حسن بن علی بن فضال از او روایت نقل کرده‌اند.<sup>۱۸</sup> علاوه بر اینکه اگر راوی، مشهور باشد و در عین حال، قدحی نسبت به او وارد نشده باشد، امکان کشف وثاقت او خواهد بود. از جمله اسباب شهرت یک راوی، صاحب کتاب بودن و روایت زیاد داشتن است که هر دو ویژگی را ابراهیم بن هاشم دارد و با توجه به اینکه ارباب رجال، نام او را مدخل کرده و در ذیل آن توضیحاتی داده‌اند و هیچ‌گونه قدحی برای وی بیان نکرده‌اند؛ میتوان وثاقت او را بدست آورد.

ابن ابی عمیر (نجاشی، ۴۰۷ق، ص ۳۲۶)، حمّاد (همان، ص ۱۴۳) و حلبی (همان، ص ۲۳۰). نیز توسط مرحوم نجاشی توثیق شده‌اند؛ بنابراین روایت، قابل اعتماد و معتبر است.

### کیفیت دلالت روایت بر مدعا

امیرالمؤمنین (ع)، قصار و صائغ<sup>۱۹</sup> رضامن می‌دانست؛ بنابراین در صورتی که صاحب مال، به‌صورت غیر جزمی، مدعی اتلاف یا واردن آمدن آسیبی به مال باشد، دعوا مسموع بوده و قصار و صائغ، موظف به پاسخ‌گویی هستند.

### روایت چهارم

عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ ابْنِ رَبِاطٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا يُضْمَنُ الْقَصَّارُ إِلَّا مَا جَنَّتْ يَدَاهُ وَإِنْ أَتَهَّمْتَهُ أَحْلَفْتَهُ (طوسی، محمد، ۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۲۱).<sup>۲۰</sup>

### بررسی سندی

با توجه به عدم توثیق «بکر بن حبیب» در مجامع رجالی، روایت فاقد اعتبار است.

### کیفیت دلالت روایت بر مدعا

مفاد این روایت این است که قصار صرفاً در صورتی ضامن کالا است که آسیبی از ناحیه او به کالا رسیده باشد و اگر صاحب کالا او را متهم به عدم رعایت امانت کند، می‌تواند او را قسم دهد؛ بنابراین از این روایت استفاده می‌شود که لازم نیست مدعی (صاحب کالا)، جازم به عدم رعایت امانت توسط قصار باشد؛ بلکه همین قدر که قصار، متهم به عدم رعایت امانت باشد برای اقامه و سماع دعوا و احلاف وی کافی است.

### روایت پنجم

رَوَى ابْنُ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا يُضْمَنُ الصَّائِغُ وَلَا الْقَصَّارُ وَلَا الْحَائِكُ إِلَّا أَنْ يَكُونُوا مُتَّهَمِينَ فَيَجِئُونَ بِالْبَيِّنَةِ فَيَخَوْفُ وَيُسْتَحْلَفُ لَعَلَّهُ يُسْتَخْرِجُ مِنْهُ شَيْءٌ (ابن بابویه، محمد،

۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۵۷).

### بررسی سندی

روایت از نظر سندی معتبر و قابل اعتماد است؛ زیرا طریق شیخ صدوق به ابن مسکان که واقع در ابتدای سند است، طبق آنچه در مشیخه فقیه آمده است چنین است:

«و ما کان فیہ عن عبد اللّٰه بن مسکان فقد رویته عن ابي؛ و محمّد بن الحسن - رضی اللّٰه عنهما - عن محمّد بن یحیی العطّار، عن محمّد بن الحسین بن ابي الخطّاب، عن صفوان بن یحیی، عن عبد اللّٰه بن مسکان» (همان، ج ۴، ص ۴۶۱).

جمع افراد طریق شیخ صدوق به عبداللّٰه بن مسکان و همچنین شخص عبداللّٰه بن مسکان و ابی بصیر توسط مرحوم نجاشی توثیق شده‌اند.<sup>۲۱</sup>

### کیفیت دلالت روایت بر مدّعا

در این روایت نیز امام صادق (ع)، صانع<sup>۲۲</sup>، قصّار و حائک<sup>۲۳</sup> را در صورتی که متّهم باشند، ضامن دانسته‌اند؛ بنابراین اگر مدّعی، جازم نبود می‌تواند علیه این سه دسته شغل، اقامه دعوا کند و دعوايش در محکمه، مسموع خواهد بود.

### روایت ششم

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ ابْنِ رَبَاطٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ اعْطَيْتُ جُبَّةً إِلَى الْقَصَارِ فَذَهَبَتْ بِرَعْمِهِ قَالَ إِنْ أَنْتَحَلْتَهُ فَاسْتَحْلِفُهُ وَإِنْ لَمْ تَنْتَهَمْ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۲۱).

### بررسی سندی

هرچند در نسخه‌ای از تهذیب که در زمان حاضر موجود است، راوی اخیر، «بکر بن شعیب» ضبط شده است، لکن از آنجا که در کتاب «روضه المتّقین فی شرح من لا یحضره الفقیه» و کتاب «وافی» و کتاب «وسائل الشیعة» که همین روایت ذکر شده است، راوی اخیر، به صورت «بکر بن حبیب» ضبط شده است و با توجّه به اینکه در کتب رجالی، مدخلی به نام «بکر بن شعیب» وجود ندارد؛ ولی «بکر بن حبیب» موجود است، به نظر می‌رسد «بکر بن حبیب» صحیح باشد، نه «بکر بن شعیب». و در هر صورت، روایت، فاقد اعتبار سندی است؛ زیرا اگر «بکر بن شعیب»، وجود خارجی داشته باشد، از آنجا که در کتب رجالی، توثیق نشده است، روایت، فاقد اعتبار خواهد بود. و اگر «شعیب»، محرّف «حبیب» باشد و در اصل، نام راوی، «بکر بن حبیب» باشد، هرچند چنین نامی در کتب رجالی مدخل دارد، لکن با توجّه به عدم توثیق وی، همچنان روایت ضعیف خواهد بود.

### کیفیت دلالت روایت بر مدّعا

راوی، لباسی را به قصاب می دهد تا اصلاحش کند. هنگام تحویل کالا، قصاب، مدّعی سرقت کالا می شود. حضرت فرمودند: «اگر او را متهم می کنی، ازش مطالبه کن قسم خورد و اگر متهمش نمی کنی، ضامن چیزی نیست.» طبق این روایت، مدّعی مردّد نیز می تواند اقامه دعوا کند و از مدّعا علیه مطالبه قسم کند.

### روایت هفتم

عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَعْتَفَ عَلَى امْرَأَتِهِ أَوْ امْرَأَةِ أَعْتَفَتْ عَلَى زَوْجِهَا فَقَتَلَ أَحَدَهُمَا الْآخَرَ قَالَ لَا شَيْءَ عَلَيْهِمَا إِذَا كَانَا مَأْمُونَيْنِ فَإِنْ اتَّهَمَا الزَّمَهُمَا الْيَمِينُ بِاللَّهِ أَنَّهُمَا لَمْ يُرِيدَا الْقَتْلَ (کلینی، ۱۷/۴۱۶، ج ۷، ص ۲۹۴).<sup>۲۵</sup>

### بررسی سندی

با توجه به عدم توثیق «صالح بن سعید»، امکان اعتماد به روایت فوق نیست.

### کیفیت دلالت روایت بر مدّعا

تقریب استدلال به روایت اینچنین است که اگر فرد، متهم باشد، با صرف احتمال می توان اقامه دعوا کرد و ادّعاء، مسموع خواهد بود.

### روایت هشتم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ قَالَ: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كُلُّ مَنْ طَرَقَ رَجُلًا بِاللَّيْلِ فَأَخْرَجَهُ مِنْ مَنْزِلِهِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ إِلَّا أَنْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ أَنَّهُ قَدْ رَدَّهُ إِلَى مَنْزِلِهِ... (همان، ج ۷، ص ۲۸۸).<sup>۲۶</sup>

### بررسی سندی

با توجه به اینکه بعضی اصحاب احمد بن محمد بن عیسی معلوم نیست، امکان تصحیح روایت نخواهد بود؛ بنابراین روایت، فاقد اعتبار است.

### کیفیت دلالت روایت بر مدّعا

امام صادق (ع) در خصوص کسی که شبانه، دیگری را از منزلش خارج کند، ادّعی مدّعی غیر جازم را مسموع دانسته و بر آن ترتیب اثر کرده است؛ بنابراین دعوی مدّعی غیر جازم، مردود نیست.

### نظر نگارنده نسبت به دلیل سوم

در قالب سه اشکال، می توان به تمام این هشت روایت اشکال کرد و هیچ کدام را نپذیرفت:

### اشکال اول: اشکال سندی

برخی از روایات همانند روایت اول، چهارم، هفتم و هشتم، دچار ضعف سندند و امکان استدلال بدان‌ها نیست؛ مگر گفته شود که تمام این روایات بیانگر مضمون واحدی هستند؛ لذا وثوق به صدور حاصل می‌شود و ضعف سندی برخی از ادله مضرّ نیست.

### اشکال دوم: اشکال دلالی

برخی روایات همانند روایت اول از حیث دلالت نیز قاصر است؛ زیرا «زعم» از افعالی است که هم در معنای گمان به کار می‌رود و هم در معنای اعتقاد. (فیومی، احمد بن محمد، بی تا، ج ۲، ص ۲۵۳؛ مصطفوی، حسن، ۱۴۰۲ق، ج ۴، ص ۳۲۷). در صورتی استدلال به روایت فوق در مقام تمام است که «زعم» در معنای ظنّ و گمان به کار رفته باشد و این مطلب قابل اثبات نیست.

همچنین، روایت دوم نیز دچار ضعف دلالی است؛ زیرا آنچه در روایت دوم مذکور است، اتهام است و اتهام با احتمال، متفاوت است و ملازمه‌ای بین آن دو نیست؛ زیرا غالباً صاحب مال - که مدّعی است - به صورت جازمانه اجیر را متهم می‌کند و حضرت نیز طبق همین متعارف، پاسخ فرمودند؛ لذا از ترک استفصال نمی‌توان حکم صورت اتهام غیر جزمی را نیز استفاده کرد. علاوه بر اینکه مطابق روایت دوم، در صورتی دعوی مدّعی غیر جازم، مسموع می‌باشد که اجیر، متهم باشد؛ بنابراین امکان اثبات سماع دعوی مدّعی غیر جازم به صورت مطلق با روایت فوق نیست.

روایت سوم تا ششم نیز دچار ضعف دلالت است؛ زیرا ضامن بودن قصّار و صانع، ملازمه‌ای با سماع دعوی مدّعی غیر جازم ندارد. ضمان همانند کفالت<sup>۲۷</sup>، به معنای التزام و تعهد است (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۳۶۴). یا تعهد به بازگرداندن عین کالا یا تعهد به تأمین مثل یا قیمت آن (در صورتی که در اتلاف مال مقصّر باشند). اینکه قصّار و صانع، متعهد به تحویل کالا به صورت سالم به صاحب مال هستند، ارتباطی با سماع دعوی غیر جزمی ایشان ندارد و پیوند برقرار کردن بین این دو نادرست است.

### اشکال سوم: عدم امکان الغاء خصوصیت

شش روایت از هشت روایت مذکور در این قول، در خصوص شغل خاصّی وارد شده است که نهایتاً می‌توان از خصوص آن شغل، به سائر مشاغل تعدّی کرد؛ اما الغاء خصوصیت و تعدّی به مطلق مدّعی غیر جازم، نامقبول است. روایت هفتم و هشتم نیز در خصوص قتل است و از آنجا که احتمال خصوصیت، جدّی است، امکان الغاء خصوصیت نمی‌باشد.

### سیره عقلائیّه

دلیل چهارم بر عدم اعتبار جزم در مدعی، سیره عقلائیّه است. (کنی، بی تا، ص ۳۸۵).<sup>۲۸</sup> کیفیت استدلال به سیره عقلائیّه، به دو تقریب است:

#### تقریب اول

ادّعاء، از جنس اخبار است و با سایر اخبار متداول بین مردم، متفاوت نیست. بنای عقلاء در محاوراتشان، بر تکلم ظنی است، نه جزمی<sup>۲۹</sup>؛ بنابراین همان طور که در نظر عقلاء، خبر بر اساس ظنّ و گمان جایز است، ادّعاء بر اساس آن نیز جایز و مسموع است. و با توجه به اینکه شارع از این بنای عقلاء ردع نکرده است، تأیید این سیره عقلائیّه به دست می آید؛ بلکه می توان گفت، امکان ردع از این سیره، وجود ندارد و شارع چاره ای جز تأیید و پذیرش آن ندارد؛ زیرا عدم جواز خبر بر اساس ظنّ و گمان، به عسر و حرج منتهی می شود و به ندرت می توان از چیزی خبر داد. دقت شود که منظور این نیست که کلام ظنی، حجّت است؛ بلکه مراد این است که تکلم ظنی، جایز است و دروغ نیست. اینکه در روایات، بر عدم جواز شهادت به غیر علم، تأکید شده است، به همین دلیل است؛ زیرا عقلاء، در بیان خبر و شهادت، مقید به علم نیستند؛ بلکه بر اساس ظنّ و گمان نیز خبر می دهند و شارع برای ممانعت از این نوع خبر در باب قضاء، بر عدم جواز شهادت بر اساس غیر علم تأکید کرده است.

#### نقد و بررسی

اولاً اثبات اینکه چنین سیره ای میان مردم وجود دارد، بر عهده مدعی آن است و از دیدگاه نگارنده، سیره بر تکلم ظنی نیست؛ بنابراین صغریاً این استدلال، مخدوش است. ثانیاً بنا بر پذیرش چنین سیره ای، شارع از آن ردع کرده است. ادله نهی از قول به غیر علم مانند «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»<sup>۳۰</sup> و نهی از ظنّ مانند «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»<sup>۳۱</sup> گواه روشنی بر این مدّعاست. بنابراین از نظر کبروی نیز این استدلال، مخدوش است. ثالثاً ردع و نهی از اخبار ظنی، مستلزم عسر و حرج نیست؛ زیرا مراد از ظنّ مردوع، ظنّ غیر معتبر است و شامل مواردی که دلیل بر اعتبار آن ظنّ اقامه شده است، نمی شود؛ بنابراین اخبار بر اساس اموری مانند بینه و ید که شرعاً معتبر می باشند، هر چند اخبار ظنی باشند مشمول عموماً نهی از ظنّ و قول به غیر علم نیستند. رابعاً ملازمه ای بین جواز تکلم ظنی با مسموع بودن دعوای مدعی غیر جازم نیست. همان طور که از نظر مستدلّ، ملازمه ای بین جواز تکلم ظنی و پذیرش شهادت ظنی نیست؛ بنابراین این استدلال نیز ناتمام است.



### تقریب دوم

هرچند اثبات سیره بر تکلم ظنی ممکن نباشد، لکن در خصوص اقامه دعوا، سیره بر دعوای ظنی است و عقلاء، دعوای ظنی را مسموع می‌دانند.

### نقد و بررسی

از نظر نگارنده، احراز نشد که چنین سیره‌ای در میان مردم موجود باشد؛ لذا تقریب دوم خالی از اشکال نیست.

### فلسفه قضاوت (کنی، بی تا، ص ۲۴۳)

عدم جواز طرح دعوای احتمالی در محکمه، موجب ضیاع بسیاری از حقوق خواهد شد؛ در حالی که قضاء و دادرسی، برای حفظ حقوق مردم از ضیاع و نابودی، بنا نهاده شده است؛ بنابراین اعتبار چنین شرطی در مدّعی، خلاف فلسفه تشریح قضاء است.

### نقد و بررسی

به نظر می‌رسد:

اولاً ایجاد تنافی بین فلسفه قضاوت و ضیاع حقوق، مبتنی بر استحصال آمار دعوای جزمی و ظنی است و بدون آن، ادّعای ضیاع کثیری از حقوق، بی پایه و اساس خواهد بود. ثانیاً اشتراط جزم، مستلزم ضیاع حق نیست؛ بلکه مستلزم ظنّ به ضیاع حق است؛ زیرا حقانیت ادّعای مدّعی در این موارد ثابت نیست تا عدم رسیدگی به آنها مستلزم ضیاع حق باشد؛ بلکه حق بودن آنها محتمل است؛ بنابراین عدم رسیدگی به آنها مستلزم احتمال ضیاع حق است. ثالثاً احتمال دارد با الغای اشتراط جزم، میزان موارد ادّعاء، افزایش پیدا کند که مانع رسیدگی به بسیاری از موارد ادّعاهای جزمی شود و شارع برای جلوگیری از پیش آمد چنین مفسده‌ای، جزم را شرط کرده باشد.

### اطلاق مقامی مجموع ادلّه

دلیل ششم بر عدم اعتبار جزم در سماع دعوا، اطلاق مقامی مجموع ادلّه است به نظر می‌رسد با انضمام دو مقدمه، می‌توان این مدّعا را اثبات کرد:

مقدمه اول: واژگانی همچون مدّعی، متخاصم، منازع، متقوم به جزم نیستند و انصراف به جزم نیز ندارند.

مقدمه دوم: در مجموع ادله، هیچ گونه قیدی دال بر اعتبار جزم مدعی بیان نشده است. نتیجه: دلیلی بر اعتبار جزم مدعی نیست؛ بنابراین دعوی مدعی غیر جازم نیز مسموع است. همین استدلال با بیان دیگر نیز قابل تبیین است و آن اینکه اگر جزم قلبی مدعی در سماع دعوا معتبر بود، بایستی قاضی در جمیع دعاوی از مدعی استفسار کند که آیا جازم است به مدعا به یا خیر؛ در حالی که در هیچ یک از ادله، قاضی به استفسار و احراز جزم باطنی مدعی امر نشده است.<sup>۳۲</sup> علاوه بر اینکه لازمه اعتبار جزم در نفس مدعی این است که اگر مدعی بی‌تنبه داشت ولی در نفسش جازم نبود، حق اقامه دعوا نداشته باشد و دعوایش مسموع نباشد، در حالی که این لازمه، قابل التزام نیست و مقتضای اطلاق ادله حجیت بی‌تنبه این است که حتی در چنین فرضی نیز بی‌تنبه مسموع است.<sup>۳۳</sup>

### قاعده «لو كان لبان»

دلیل هفتم، تمسک به قاعده «لو كان لبان» است. کیفیت استدلال به قاعده مذکور اینچنین است که با توجه به رواج و شیوع دعوی غیر جزمی در میان عرف و عقلاء، در صورتی که شارع، جزم در مدعی را لازم و ضروری می‌دانست بایستی از لحاظ کمی و کیفی این مطلب را چنان تبیین می‌کرد که جای شک و شبهه نماند. از اینکه چنین نکرده و در مقابل این رویه عقلاء سکوت کرده استفاده می‌شود اساساً چنین امری در سماع دعوا شرط نیست.

### نتیجه‌گیری

از جمله شروط سماع دعوی مدعی، جزم است که در دو مقام جزم مدعی و جزم در ادعاء مطرح و بررسی می‌شود که در این مقاله به بررسی اشتراط جزم مدعی در سماع دعوا پرداخته شد. در قسمت جزم مدعی، دو قول وجود دارد: اشتراط جزم مدعی و عدم اشتراط جزم مدعی در سماع دعوی وی.

قائلین به اشتراط جزم مدعی، دو استدلال بر مختار خویش اقامه کردند: ۱. نفی دعوی غیر جازم با اماره یا اصل موافق مدعا علیه؛ ۲. لغویت قضاوت. هر دو دلیل توسط نگارنده نقد شد؛ بنابراین این قول مقبول واقع نگشت.

قائلین به عدم اشتراط جزم مدعی، شش استدلال بر مختار خویش اقامه کردند: ۱. تمسک به اصل؛ ۲. تمسک به اطلاقات باب قضاء؛ ۳. روایات خاصه؛ ۴. سیره عقلائی؛ ۵. فلسفه قضاوت؛ ۶. اطلاق مقامی مجموع ادله. از میان این شش استدلال، تنها استدلال ششم و هفتم مقبول واقع گشت و با همین استدلال، نگارنده قائل به عدم اشتراط جزم مدعی شد.

## پی‌نوشت

۱. این صورت دارای دو فرض است؛ اول آن که مدعی جازم است به اینکه لباسش سرقت رفته است و لباسی مشابه لباسش را در دستان زید می‌بیند ولی جازم نیست که این لباس، همان لباس خودش است؛ لذا اقدام به اقامه دعوی احتمالی علیه زید می‌کند؛ دوم این که مدعی اصل اینکه لباسش به سرقت رفته باشد را تردید دارد؛ مع‌ذلک اقدام به طرح دعوا علیه زید -که لباسی مشابه لباس مدعی در دستان اوست- می‌کند.

۲. ترجمه: اگر مدعی در مجلس قضاوت بگوید ادعا می‌کنم علیه مدعا علیه یا او را متهم می‌کنم یا امر دیگری حادث شود که ادعا را مستند به تهمت کند، نه علم، دعوا ساقط خواهد بود؛ بنابراین تنها دعوی‌ای مقبول است که تعبیری همانند استحقاق دارم و امثال آن باشد.

۳. ناگفته نماند که عبارت ابن زهره نسبت به اشتراط جزم در مدعی با ادعاء روشن نیست و نمی‌توان یکی را به نحو قطعی به وی نسبت داد. بعید نیست بتوان گفت در میان قداماء و فقهای پیشین تفکیک بین جزم در مدعی و جزم در دعوا روشن نبوده و به مرور زمان و پیشرفت علم فقه میان آن دو تفکیک شده است.

۴. ترجمه: دال و عین و حرف معتل، دارای اصل واحد است و آن، به معنای کشاندن شینی به سمت خویش، با صوت و کلام خود است.

۵. این تعریف اولین بار در کلام محقق حلی مطرح شد: محقق حلی، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۴، ص ۹۷؛ محقق حلی، جعفر بن حسن، «المختصر النافع في فقه الإمامية»، ج ۲، ص ۲۸۴. پس از وی، فقهای (همچون خوئی، ابوالقاسم و خلخالی، رضا، «المعتمد في القضاء والشهادات والحدود»، ج ۱، ص ۱۴۵؛ تبریزی، جواد، «أسس القضاء والشهادة»، ج ۴، ص ۶۱۱؛ مکارم شیرازی، القواعد الفقهية، ج ۲، ص ۳۴۳.) این تعریف را اختیار کرده‌اند.

۶. «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ اگر در امری نزاع کردید، اگر ایمان به خداوند و روز آخرت دارید آن امر متنازع فيه را به خداوند و رسول گرامی‌اش ارجاع دهید. النساء: ۴، آیه ۵۹.

۷. «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»؛ قسم به پروردگارت! ایمان نمی‌آورند مگر زمانی که تو را در مشاجرات، حکم قرار دهند. النساء: ۴، آیه ۶۵.

۸. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِي خَلِيدِجَةَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ إِذَا كُنْتُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجُورِ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ؛ امام صادق علیه السلام به بنده فرمود مبادا در منازعات و اختلافات به اهل جور مراجعه کنید و از میان ایشان حکم برگزینید؛ بلکه مردی از خودتان که علم به قضاوت دارد برگزینید و به او مراجعه کنید که من او را قاضی قرار دادم.

۹. دقت شود که رویکردها به این روایات متفاوت است؛ برخی همانند محقق خوئی که قائل به اشتراط جزم در مدعی هستند، به این روایات به‌عنوان استثنای از جزم نگاه می‌کنند (خوئی، ابوالقاسم، «مبانی تکملة المنهاج»، ص ۱۰۵). و برخی همانند محقق کتبی که منکر اشتراط جزم در مدعی هستند، به این روایات به‌عنوان دلیل عدم اعتبار جزم نظر کرده‌اند.

۱۰. ترجمه: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که اگر به قصار پیراهنی دادم و او گمان کرد که پیراهن دزدیده شده است وظیفه چیست؟ حضرت فرمودند قصار باید بر مدعایش بیته اقامه کند و اگر تمام کالاهایش دزدیده شده هیچ وظیفه‌ای ندارد.

۱۱. قصار، کسی است که با قطعه‌ای از چوب، لباس را سفید می‌کند (ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۱۰۴).

۱۲. مدعی سرقت لباس بود؛ لکن جازم نبود؛ بلکه گمان می‌کرد دزدیده شده؛ زیرا در روایت، تعبیر «زعم» آمده است که به معنای گمان است.

۱۳. ترجمه: جعفر بن عثمان میگوید پدرم به جمال کالایی داد تا به شام برسد. جمال هنگامی که بازگشت به پدرم گفت که مقداری از کالایت گم شده است. پدرم این جریان را برای امام صادق علیه السلام نقل کرد و ایشان فرمودند آیا او را متهم می‌کنی؟ پدرم گفت نه. حضرت فرمودند پس ضامن نیست.

۱۴. احمد بن محمد بن عیسی الاشعری توسط شیخ طوسی توثیق شده است: (طوسی، محمد، «الفهرست»، ص ۶۰). احمد بن محمد بن خالد برقی توسط مرحوم نجاشی توثیق شده است: (نجاشی، رجال النجاشی، ص ۷۶).

۱۵. از این باب که توثیقات مرحوم کسّی، معارض، فراوان دارد و کثیری از روایتی که سائر رجالیون تضعیف کرده‌اند را توثیق کرده است؛ لذا اعتباری ندارد.

۱۶. ابن ابی عمیر علاوه بر اینکه از طبقه سوم اصحاب اجماع است، از مشایخ ثلاث مذکور در کتاب عدّه شیخ طوسی نیز می‌باشد. اگر کسی یکی از این دو توثیق عام را قبول کند، می‌تواند روایت را تصحیح کند.

۱۷. ترجمه: امام صادق علیه السلام فرمودند امیرالمؤمنین، قنّار و صنّاع را جهت مراعات احتیاط برای مردم ضامن می‌دانست و پدرم لفظ و تفضل می‌کرد بر او در صورتی که مامون بود.

۱۸. طبق نرم افزار دریا، علی بن ابراهیم ۶۴۹۴ روایت، صفّار ۷۷ روایت، محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعر ۶۲ روایت، ابن فضال ۲۹ روایت، سعد بن عبدالله ۱۴ روایت از ابراهیم بن هاشم نقل روایت کرده‌اند.

۱۹. زرگر.

۲۰. ترجمه: صفّار در صورت ضامن است که خطایی از او سر زده باشد و آسیبی به کالا رسیده باشد و اگر او را متهم می‌کنی می‌توانی او را قسم دهی.

۲۱. والد شیخ صدوق در صفحه ۲۶۱، محمد بن یحیی العطار در صفحه ۳۵۳، محمد بن الحسین بن ابی الخطاب در صفحه ۳۳۴، صفوان بن یحیی در صفحه ۱۹۷، عبدالله بن مسکان در صفحه ۲۱۴ و ابوبصیر نیز در صفحه ۴۴۱ از کتاب رجال مرحوم نجاشی توثیق شده‌اند.

۲۲. رنگرز.

۲۳. کسی که شغلش بافندگی است.

۲۴. ترجمه: به امام صادق علیه السلام عرض کرد لباسی به صفّار دادم و او گمان کرد که دزدیده شده. حضرت فرمودند اگر او را متهم می‌کنی قسمش ده و اگر متهمش نمی‌کنی چیزی بر عهده او نیست.

۲۵. ترجمه: از امام صادق پرسیدم مردی که با خشونت با همسرش برخورد کند یا بالعکس و در این بین یکی دیگری را به قتل رساند حضرت فرمودند در صورتی که متهم باشند ملزم هستند قسم بخورند که قصد قتل نداشتند و اگر متهم نباشند چیزی بر عهده ایشان نیست.

۲۶. ترجمه: رسول خدا فرمودند هر کسی که شبانه بر مردی وارد شود و او را از منزلش خارج کند، ضامن است مگر آنکه بینه اقامه کند که او را به منزل بازگردانده است.

۲۷. به تصریح لغویین، ضمانت و کفالت، مترادف هستند: ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۵۷؛ فراهیدی، کتاب العین، ج ۵، ص ۳۷۳؛ صاحب بن عباد، اسماعیل، «المحیط فی اللغه»، ج ۸، ص ۲۷. با دقت نظر می‌توان تفاوت این دو واژه را در این دانست که ضمانت، در خصوص اموال است و کفالت در خصوص انفس است (الفروق فی اللغه، ص ۲۰۱).

۲۸. لازم به تذکر است که محقق کنی این دلیل را برای عدم اشتراط جزم در صیغه بیان کرده‌اند در حالی که به نظر می‌رسد این دلیل برای عدم اشتراط جزم در مدعی مناسب است به این بیان که صیغه جزمی، منحصر در موارد علم نیست؛ بلکه عقلاء با فرض عدم جزم و وجود ظن و گمان نیز ادعاء را به صورت جزمی مطرح می‌کنند؛ پس جزم، در مدعی شرط نیست.

۲۹. برای تأیید سبیره عقلائی، می‌توان به آیه شریفه «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» (الأنعام: ۶، آیه ۱۱۶). استشهاد کرد.

۳۰. ترجمه: از آنچه بدان علم نداری پیروی نکن؛ زیرا شنوایی و بینایی و قلب مورد سوال قرار خواهند گرفت. الإسراء: ۱۷، آیه ۳۶.

۳۱. ترجمه: همانا گمان، به هیچ وجه بی‌نیازکننده از حق نیست. یونس: ۱۰، آیه ۳۶.

۳۲. این بیان از کلام شهید اول استفاده شده است: شهید اول، غایة المراد في شرح نکت الإرشاد، ج ۴، ص ۳۱.

۳۳. این بیان از کلام شهید ثانی استفاده شده است: شهید ثانی، زین الدین بن علی، «مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام»، ج ۱۳، ص ۴۳۷.

## منابع

قرآن کریم.

- آشتیانی، محمد حسن. (۱۴۲۵ ق). کتاب القضاء (چاپ اول، جلد ۱-۲). کنگره علامه آشتیانی.
- ابن اثیر، مبارک بن محمد. (۱۳۶۷ ش). النهایه فی غریب الحدیث و الأثر (چاپ اول). مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ابن بابویه، محمد. (۱۴۱۳ ق). من لا یحضره الفقیه (چاپ اول، جلد ۱-۴). دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن زهره، حمزه. (۱۳۷۵ ش). غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع (چاپ اول). مؤسسه الإمام الصادق (علیه السلام).
- ابن سعید، یحیی بن احمد. (۱۴۰۵ ق). الجامع للشرایع (چاپ اول). مؤسسه سید الشهداء (ع).
- ابن فارس، احمد. (بی تا). معجم مقاییس اللغة (چاپ اول، جلد ۱-۶). مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام الإسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (بی تا). لسان العرب (چاپ اول، جلد ۱-۱۵). دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع.
- ابو الصلاح حلبی، تقی. (۱۴۰۳ ق). الکافی فی الفقه (چاپ اول، جلد ۱). کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین (علیه السلام).
- اراکی، محمد علی. (۱۴۱۹ ق). کتاب النکاح (چاپ اول، جلد ۱). نور نگار.
- ازدی، عبدالله. (۱۳۸۷ ش). کتاب الماء (چاپ اول، جلد ۱-۳). دانشگاه علوم پزشکی ایران.
- ایروانی، باقر. (۱۴۲۷ ق). دروس تمهیدیة فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری (چاپ اول، جلد ۱-۳). مؤسسه الفقه للطباعة و النشر.
- بحر العلوم، محمد. (۱۴۰۳ ق). بلغة الفقیه (چاپ اول، جلد ۱-۴). مکتبه الصادق (علیه السلام).
- بهادرزایی، علی، و قائبی، محمد. (۱۴۰۰). بازخوانی انتقادی مستندات اشتراط جزم در بررسی دعاوی. نشریه پژوهش های فقهی تا اجتهاد، (۹)، [شماره صفحات مقاله].
- تبریزی، جواد. (بی تا). أسس القضاء و الشهادة (چاپ اول، جلد ۱). دفتر مؤلف.
- جزایری، محمد جعفر، و حسینی شاهرودی، محمود. (بی تا). نتائج الأفكار فی الأصول. جامع اصول الفقه.
- حسینی عاملی، محمد جواد. (بی تا). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (چاپ اول، جلد ۱-۲۳). دفتر انتشارات اسلامی.
- خمینی، روح الله موسوی. (۱۴۲۱ ق). کتاب البیع (چاپ اول، جلد ۱-۵). مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خویی، ابوالقاسم، و خلخالی، رضا. (۱۴۳۳ ق). المعتمد فی القضاء و الشهادات و الحدود (چاپ اول، جلد ۱).
- خویی، ابوالقاسم. (۱۴۲۲ ق). مبانی تکمله المنهاج (چاپ اول، جلد ۱-۲). مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
- رشتی، حبیب الله. (۱۴۰۱ ق). کتاب القضاء (چاپ اول، جلد ۱). دار القرآن الکریم.
- روحانی، محمد صادق. (۱۴۱۲ ق). فقه الصادق (علیه السلام) (چاپ اول، جلد ۱-۲۶). دار الکتب - مدرسه امام صادق (علیه السلام).
- زبیدی، محمد بن محمد مرتضی حسینی. (۱۴۱۴ ق). تاج العروس من جواهر القاموس (چاپ اول). دار الفکر.
- زمخشری، محمود بن عمر. (بی تا). أساس البلاغة (چاپ اول، جلد ۱). دار صادر.

- سبحاني تبريزي، جعفر. (١٤١٨ ق). نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الاسلامية الغراء (چاپ اول، جلد ١-٢). مؤسسه امام صادق (عليه السلام).
- شهيد اول، محمد بن مكي عاملي. (١٤١٠ ق). اللمعة الدمشقية في فقه الإمامية (چاپ اول، جلد ١). دار التراث.
- شهيد اول، محمد بن مكي عاملي. (١٤١٤ ق). غاية المراد في شرح نكات الإرشاد (چاپ اول، جلد ١-٤). دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
- شهيد ثانی، زين الدين بن علي عاملي. (١٤١٣ ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام (چاپ اول، جلد ١-١٦). مؤسسة المعارف الإسلامية.
- صاحب بن عباد، اسماعيل. (١٤١٤ ق). المحيط في اللغة (چاپ اول، جلد ١-١٠). عالم الكتب.
- صاحب جواهر، محمد حسن نجفی. (١٤٠٤ ق). جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام (چاپ اول، جلد ١-٤٣). دار إحياء التراث العربي.
- طوسي، محمد بن حسن. (١٤٠٧ ق). تهذيب الأحكام (چاپ اول، جلد ١-١٠). دار الكتب الإسلامية.
- طوسي، محمد بن حسن. (١٤٢٠ ق). الفهرست (چاپ اول، جلد ١). مكتبة المحقق الطباطبائي.
- عراقي، ضياء الدين. (١٣٧٩ ش). كتاب القضاء (تقريرات) (چاپ اول، جلد ١). چاپخانه مهر.
- فراهيدي، خليل بن احمد. (بي تا). كتاب العين (چاپ اول، جلد ١-٩). مؤسسه انتشارات هجرت.
- فيومي، احمد بن محمد. (بي تا). المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي (چاپ اول). مؤسسه دار الهجرة.
- كشي، محمد بن عمر. (١٤٠٩ ق). رجال الكشي (چاپ اول، جلد ١). مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
- كلبيني، محمد بن يعقوب. (١٤١٧ ق). الكافي (چاپ اول، جلد ١-٨). دار الكتب الإسلامية.
- كني، حسين محمد. (بي تا). كتاب القضاء و الشهادات. بي نا.
- گلپایگانی، محمدرضا. (١٤١٣ ق). كتاب القضاء (چاپ اول، جلد ١-٢). دار القرآن الكريم.
- محقق حلي، جعفر بن حسن. (١٤٠٨ ق). شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام (چاپ اول، جلد ١-٤). اسماعيليان.
- محقق حلي، جعفر بن حسن. (١٤١٨ ق). المختصر النافع في فقه الإمامية (چاپ اول). مطبوعات ديني.
- محقق كركي، علي بن حسين. (١٤٢٤ ق). جامع المقاصد في شرح القواعد (چاپ اول، جلد ١-١٤). مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث.
- مرعشي، شهاب الدين. (١٤٢٤ ق). السرفة على ضوء القرآن و السنة (چاپ اول، جلد ١). كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی (ره).
- مصطفوي، حسن. (١٤٠٢ ق). التحقيق في كلمات القرآن الكريم (چاپ اول، جلد ١-١٤). مركز الكتاب للترجمة و النشر.
- مقدس اردبيلي، احمد بن محمد. (١٤٠٣ ق). مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان (چاپ اول، جلد ١). دفتر انتشارات اسلامي.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۰ ش). القواعد الفقهية (چاپ اول، جلد ۱-۲). مدرسة الإمام علی بن أبی طالب (علیه السلام).

نائینی، محمدحسین. (بی تا). کتاب القضاء (چاپ اول، جلد ۱). بی نا.

نجاشی، احمد بن علی. (۱۴۰۷ ق). رجال النجاشی (چاپ اول، جلد ۱). دفتر انتشارات اسلامی.

هاشمی شاهرودی، محمود. (۱۴۲۶ ق). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام (چاپ اول، جلد ۱-۳).

مؤسسة دائرة معارف الفقه الإسلامی.